



پسا-حقیقت: وضعیت زمانه ما^۱

ایگنِس کالپکاس
ترجمه خسرو آقایی

پیشگفتار مترجم

پسا-حقیقت چیست؟ کالپکاس در کتاب *یک نظریه سیاسی پسا-حقیقت*، که منبع ترجمه حاضر بوده است، در معرفی اجمالی آن اینطور می‌نویسد: «منظور از این مفهوم، بسته به تفسیری که از آن ارائه می‌شود، می‌تواند این باشد که در مباحثات سیاسی، ادعاهای به کلی جعلی یا آنها که صحت و سقم‌شان معلوم نیست دست بالا را پیدا کنند، یا می‌تواند ارجاعی باشد به فقدان یک اعتناء کلی به حقیقت در جوامع معاصر، یا سیطره یافتن عاطفه به هزینه دانش و غیره.» مثال‌هایی که نویسنده مطرح می‌کند مواردی چون birther (این باور که باراک اوباما در آمریکا متولد نشده است) و پیتزاگیت (داستانی درباره یک حلقه پدوفیل، شامل اعضای رده‌بالای حزب دموکرات که ادعا می‌شد مقرشان پیتزافروشی‌ای در واشنگتن است) را شامل می‌شود. یک مثال آشناتر، ادعاهایی است که در سال‌های گذشته علیه واکسیناسیون کووید-۱۹ مطرح می‌شد و پیامدهای نگران‌کننده‌ای، از دستکاری ژنتیکی گرفته تا مغناطیسی شدن بدن و کاشت تراشه‌های جاسوسی را به آن نسبت می‌دادند. پسا-حقیقت در کتاب کالپکاس، بالاخص به موقعیت تاریخی و زیستی‌ای که بستر ظهور این دعاوی پسا-حقیقتی است ارجاع دارد. در سطرهای آغازین کتاب که قدری گیج‌کننده‌اند اعلام می‌شود که روشنگری دیگر واقعاً به پایان رسیده است، اما بلافاصله اضافه می‌شود که البته خیلی وقت پیش به پایان رسیده بود اما از سپری شدن طفره می‌رود. با توجه به ماهیت چندوجهی و ترکیبی موجودیت‌های

^۱ م. مطلب حاضر ترجمه‌ای است از بخش‌هایی از فصل‌های اول و دوم کتاب زیر:

Kalpokas, Ignas (2019). *A Political Theory of Post-truth*. Palgrave Mcmillan.

تاریخی، تعجیبی ندارد که در تعیین نقاط آغاز و پایان‌شان با ابهام مواجه باشیم. اعلام مجدد پایان روشنگری از سوی کالپکاس گشاینده بحثی است درباره یک دوره تاریخی ویژه، و در عین حال آن را در بستر تاریخی قدیمی‌تری جای می‌دهد.

چنانکه از این مثال‌ها پیدا است، مفهوم پسا-حقیقت قرابت بسیار با موضوعاتی چون نظریه‌های توطئه و اخبار جعلی، و مفاهیمی چون شبه-علم دارد. همچنین، اگر بحث کلان‌روایت‌ها را هم به یاد آوریم، مواجهه پسا-حقیقتی با کلان‌روایت‌های علوم طبیعی تداعی‌کننده پست‌مدرنیته است. از مفاهیم دیگری چون جامعه نمایش، حادث-واقعیت و ... هم می‌توان یاد کرد. می‌توان اینها را هم‌خانواده دانست. پس آیا ممکن است پسا-حقیقت صرفاً نامی جدید بر مفهومی قدیمی باشد؟ پسا-حقیقت با تأکیدهایی همراه است که آن ترم‌های دیگر قادر به ایفایش نیستند. نظریه‌های توطئه مدت‌ها وجود داشته‌اند و اگر صحبت از پسا-حقیقت فراگیر شده است پس همه دعاوی‌ای که پیشتر ذیل نظریه‌های توطئه جای می‌گرفتند اکنون برچسب مجزای پسا-حقیقت را هم پیدا می‌کنند. کالپکاس در کتابش قصد دارد که همین خصوصیات متمایزکننده را نظریه‌پردازی کند. در این کتاب «پسا-حقیقت چیزی تلقی می‌شود که عمیقاً در روال‌ها و تحولات روزمره (و بالاخص رسانه‌ای‌سازی) و نیز باطنی‌ترین رانه‌های انسان (در درجه اول، تلاش برای لذت بردن به‌عنوان راهی برای پایداری و تداوم بخشیدن به وجود) ریشه دارد». نام کتاب برگرفته از این تأکید نویسنده است که سیاست، به‌عنوان عرصه‌ای که سرشت‌نمای آن اتخاذ تصمیمات جمعی است، پیوندی تنگاتنگ با پسا-حقیقت دارد.

مقدمه

روشنگری حال دیگر حقیقتا و به‌معنای درست کلمه به پایان رسیده است. البته از به پایان رسیدن آن، هم به لحاظ تاریخی و هم فرهنگی، مدت زمان قابل توجهی می‌گذرد، دستکم از زمان رومان‌تیسیم. اما حتی رومان‌تیک‌ها هم رویای حقیقتی^۲ وال‌تر را در سر داشتند، هرچند حقیقتی سوژکتیو و نه لزوماً عقلانی. حقیقت، گیریم به‌مثابه حقیقت مطلق، هنوز به‌عنوان یک آرمان و رویا برایشان وجود داشت. روشنگری، که از رفتن طفره می‌زد، بعدها الهام‌بخش تفکر پوزیتیویستی و ایدئولوژی‌های ترقی‌خواه شد. به‌واقع «مدرنیته شاهد عروج خرد، و تولد علوم مدرن و جستجویشان برای "دانش عینی در باب جهان" بود» (برتون و پیت ۲۰۱۸: ۲۲۰)، و ظاهراً دیگر جایی برای جهان‌های اجتماعی بدیلی که مبتنی بر عاطفه یا مبتنی بر باور باشند باقی نگذاشت. با این حال، اکنون سر و کارمان به طرز فزاینده‌ای با یک وضعیت پسا-حقیقت افتاده است. می‌پذیریم که قائل شدن به چنین تمایز مطلق - و به‌واقع چنین تقابلی - میان

² Truth

زمانه حاضر و سنت تاریخی و فرهنگی پیشین ما ممکن است ادعایی گزاف به نظر آید (و شاید واقعا هم چنین باشد)، اما از مطرح کردن چنین تقابلی مقصودی جدی داریم، که عبارت باشد از مجزا ساختن و در کانون توجه قرار دادن جوهر وضعیت کنونی و کاوش در آن شیوه‌هایی از اندیشیدن و عمل که زمانه کنونی را متمایز می‌سازند. این شیوه‌های اندیشیدن و عمل، به چنان درجه‌ای زمانه حاضر را متمایز ساخته‌اند که می‌توان گفت گواهی‌اند بر این اظهارنظر برتون و پیت (۲۰۱۸:۲۲۰) که «عقلانیت تابع این یا آن فرهنگ و زمانه خاص است»، اظهارنظری که در غیاب این شواهد گزاف و جسورانه می‌نمود. به‌واقع می‌بایست پذیرفت که «هر جامعه‌ای افسانه‌های بنیانگذار خود را دارد که آن جامعه را همبسته می‌سازند، مرزهای اخلاقی‌اش را ترسیم می‌کنند و در رویاهایی آینده‌اش حضور دارند» (دآنکونا ۲۰۱۷: ۳۱)، افسانه‌هایی که فراتر از راستی‌آزمایی و صحت‌مبندی بر فاکت هستند. روشنگری و انقلاب علمی، فاکت‌های قاطع و انکارناپذیر را جایگزین تفوق اسطوره‌ها ساخت، و این فاکت‌ها البته نمی‌توانند همان جاذبه عاطفی، یا حتی غریزی اسطوره‌ها را داشته باشند. از این رو پسا-حقیقت به‌واقع نشان از چیزی دارد که هم "پسینی" است و هم یک بازگشت، یعنی باز مشروعیت بخشی به استدلال‌ها بر مبنای جاذبه عاطفی و ارزش نمادین‌شان، و بر مبنای حقیقت سوپراکتیو آنها و نه حقیقت غیرشخصی‌شان. دستکم تا به این اندازه می‌توان گفت که روشنگری واقعا مرده است. هر چه باشد، این کتابی است درباره یک گسست بنیادین که سرشت‌نمای جهان اجتماعی کنونی ما است.

می‌شود هم اینطور گفت که «تمنای "حقیقت" در زمره چیزهای چرخه‌ای است» و زمانی در کانون توجه قرار می‌گیرد که «احساس می‌کنیم توانایی جمعی مان برای تمیز دادن حقیقت از دروغ‌ها، و تمیز دادن فاکت از عقیده را، به نوعی از دست داده‌ایم» (مارش ۲۰۱۷: ۱۹۲). البته چنانکه باگینی (۲۰۱۷: ۷) به درستی خاطر نشان می‌کند، همین که از پسا-حقیقت صحبت می‌شود نشان می‌دهد که حقیقت هنوز اهمیت دارد. این حرف کاملا صحیح است. اما صرف این واقعیت که چیزی موضوع تحقیق و بررسی است به خودی خود به این معنا نیست آن را می‌توان یک ویژگی حی و حاضر زندگی‌ها مان دانست. به‌عنوان مثال، این واقعیت که مطالعات قرون وسطی یا مطالعات یونان باستان، رشته‌های علمی پویا و سرزنده‌ای هستند به این معنا نیست که ما هنوز در یونان باستان یا قرون وسطی زندگی می‌کنیم. به‌واقع، چنان که در این کتاب نشان خواهیم داد، حقیقت به‌طور کامل دور انداخته نمی‌شود، یعنی پسا-حقیقت متضمن به دور انداختن حقیقت و پذیرای دروغ‌ها شدن نیست؛ بلکه به محو و مبهم شدن تمایز میان حقیقت و دروغ ارجاع دارد. از این رو، طرح بلندپروازانه این کتاب این است که هم از ساده‌سازی‌های

بیش از اندازه پسا-حقیقت که همه جا شاهدشان هستیم فراروی کند و هم از تاکید تنگ‌گستره بر زمخت‌ترین نمودهای آن، از قبیل «خبرهای جعلی». در کتاب حاضر اما، پسا-حقیقت چیزی تلقی می‌شود که عمیقا در روال‌ها و تحولات روزمره (و بالاخص رسانه‌ای‌سازی) و نیز باطنی‌ترین رانه‌های انسان (در درجه اول، تلاش برای لذت بردن به‌عنوان راهی برای پایداری و تداوم بخشیدن به وجود) ریشه دارد. از این رو مهم این است که اطلاعات را چگونه تجربه می‌کنیم و چگونه با آنها ارتباط عاطفی می‌گیریم. دیگر این‌که، در عین اذعان به ناتوانی‌مان در تمیز دادن میان حقیقت و دروغ‌ها، می‌بایست در مقابل مرض‌یابی‌های^۳ آخرالزمانی، از قبیل «کلبی مسلکی و شکست‌باوری»، مقاومت کنیم (باگینی ۲۰۱۷: ۷-۸) چون قابل پیش‌بینی است که اینها به نسبت‌باوری می‌انجامند که نتیجه‌اش فقط تقویت بیش از پیش پسا-حقیقت است. واقعیت هم این است که در پیروی غریزی از روایت‌های پسا-حقیقتی - چیزی که در مخاطبین این روایت‌ها در کشورهای مختلف شاهدش هستیم - انفعال نقش بسیار اندکی ایفاء می‌کند. به‌واقع قدرت پسا-حقیقت دقیقا در این است که خوشبینی و عمل را در مخاطبین بر می‌انگیزد، هرچند که این الهام‌بخشی ماهیتا گریزگرایانه است. سوم اینکه کتاب قصد دارد نشان دهد که پسا-حقیقت صرف‌نظر از اعتقاد سیاسی چیزی جهانشمول است، و اظهاراتی از این قبیل را به چالش بکشد که «دودستگی سیاسی بزرگی که در جوامع غربی شقاق انداخته است از چپ-راست به لیبرالیسم و پوپولیسم شیفت پیدا کرده است» (دیویس ۲۰۱۷: xii). باید مراقب بود که این شقاق را به افراط^۴ ایدئولوژیک نکنیم و یا بر حسب دوتایی‌هایی قیاس‌ناپذیر به آن نیندیشیم. دیگر این‌که، این کتابی درباره ترامپ نیست (هرچند اغلب حضور ناپیدایی در پس‌زمینه دارد) یا درباره چرن‌دیات (کلمه‌ای که در عناوین کنجکاوی‌برانگیز کتاب‌ها و مقالات منتشره درباب پسا-حقیقت زیاد به آن برمی‌خوریم). هدف مولف صرفا همین است که فهمی از پسا-حقیقت ایجاد (و عرضه) کند که حتی‌الامکان ظریف‌پرداخت^۴ باشد. این امر عمدتا با آوردن پسا-حقیقت به قلمرو نظریه سیاسی و مطالعات رسانه و ارتباطات تحقق، و همچنین با بهره‌جستن از حوزه‌هایی نظیر زیباشناسی و عصب‌روانشناسی، تحقق خواهد یافت. از این رو می‌توان گفت که این کتاب در عین حال نمودبخش‌نیاز به رویکردی بینارشته‌ای به منظور ایجاد شیوه‌هایی نوین و خلاقانه اندیشیدن به سیاست است (به‌عنوان مثال نگاه کنید به ریان و فلیندرز ۲۰۱۸: ۱۴۵).

³ diagnoses

⁴ Fine-tuned

یک نظریه سیاسی پسا-حقیقت؛ به چه معنا؟

اما ساختن یک نظریه سیاسی پسا-حقیقت یعنی چه؟ در پاسخ به این سوال از کتاب «نظریه سیاسی اندیشیدن سیاسی» (۲۰۱۳) نوشته مایکل فریدن الهام گرفته‌ایم. فریدن جایگاه سیاست را میدانی از مفاهیم می‌داند که اساساً منازعه‌پذیرند، و از این رو لازم است که منازعه‌زدایی شوند، و منازعه‌زدایی «فرایندی» تلقی می‌شود «که از خلال آن هم تصمیمی اتخاذ می‌شود (هاله‌ای از تنهایی به آن اعطاء می‌شود) و هم آن تصمیم توجیه می‌شود (هاله‌ای از اتوریته به آن اعطاء می‌شود)» (فریدن ۲۰۱۳: ۷۳). به تبع این، تعجبی ندارد اگر که «رقابتی صریح یا تلویحی بر سر کنترل زبان سیاسی» در کار است (فریدن ۲۰۱۳: ۷۲)، که فریدن آن را به ایدئولوژی‌ها ربط می‌دهد حال آن که کتاب حاضر عمدتاً همین کارکرد را به انواع و اقسام روایت‌های القاء‌گر نظم^۵ منتسب می‌کند. با این حال، در این توافق نظر داریم که تلاش اصلی در جهت «به انحصار درآوردن معانی‌ای است که مفاهیم حاملشان هستند»، چرا که چنین کنترلی «یک ویژگی پایه‌ای اندیشیدن سیاسی است» (فریدن ۲۰۱۳: ۷۳). نتیجتاً، یکی از موضوعات کلیدی مورد توجه در کتاب حاضر دقیقاً این است که چطور روایت‌های پسا-حقیقتی در جهت کمک به ساختاربخشی به جهان عمل می‌کنند تا به آن یک معنای آرزومندانه^۶ جذاب ببخشند. به‌علاوه، منازعه‌زدایی طبیعتاً به ملاحظه دیگری نیز ارجاع دارد، آن هم این که «علت وجودی زیربنایی سیاست، جستجو برای رسیدن به قطعیت و فرجام است»، هرچند که این جستجو را «اوضاع و احوال بی‌ثبات و فاقد نتیجه قطعی، که جستجو در آن روی می‌دهد، دائماً ناکام می‌گذارد»، و همواره به ناچار «با اتفاق و احتمال، تعیین‌ناپذیری، و تکرر مواجه می‌شود و می‌بایست به تمهیدات بخشی، موقتی و تجزیه‌کننده اکتفاء کرده و با آنها کنار بیاید، هرچند در نگاه نخست به نظر نمی‌رسد چنین اوصافی داشته باشند» (فریدن ۲۰۱۳: ۲۲). کتاب حاضر به‌واقع موافق این بینش است که فقدان نتیجه قطعی، حدوث، تعیین‌ناپذیری و تکرر، ویژگی‌های زیربنایی حیات سیاسی‌اند، و دقیقاً همین جا است که روایت‌های پسا-حقیقتی دست به کار می‌شوند، به این ترتیب که با برخوردار ساختن جهان از یک معنا و مقصود به‌ظاهر انکارناپذیر، فانتزی چیرگی و انسجام را جایگزین شرایط واقعی می‌کنند.

در ارتباط با حوزه سیاسی، در حله نخست کنش‌های مربوط به «ساخت یک هویت جمعی خودمختار نمادین» را داریم، و در حله بعد و ذیل چنین گروهی، انتساب اهمیت به متغیرهای کلیدی را، بالانحص از خلال «رتبه‌بندی اهداف، مطالبات، فرایندها و ساختارهای اجتماعی به ترتیب اهمیت و فوریت آنها»؛

⁵ Order-inducing

⁶ aspirational

آفرینش، انحلال، و ارزیابی زیرگروه‌ها، مفصل‌بندی «هم‌آراست‌های»^۷ مفهومی و استدلالی همیارانه، اختلاف‌آمیز، رقابتی، یا تضادآمیز برای گروه‌ها» و نیز تعیین خط‌مشی‌ها، برنامه‌های جمعی و چشم‌اندازهای آتی (فریدن ۲۰۱۳: ۳۵). این فرایند پهن‌گستره خلق شرایط و چهارچوب‌های حیات جمعی انسانی و سامان‌بخشی به آن، پس‌زمینه تحلیل ویژگی‌ها و نقش‌های پسا-حقیقت در جوامع امروزی را فراهم می‌کند.

نهایتاً این‌که ما نیز، هم‌راستا با بحث فریدن، کارکرد سامان‌بخش سیاست را فراهم آوردن یک قطعیت و فرجام و تمام و کمال بودن^۸ خیالی می‌دانیم که از خلال تصمیمات نهایی مقتدرانه انجام می‌گیرد، تصمیماتی که «این وهم را ایجاد می‌کنند که گویی تعیین‌ناپذیری وجود ندارد» (فریدن ۲۰۱۳: ۲۲، ۷۲). از این رو اندیشیدن سیاسی «درب‌گیرنده همه آن کردارهای فکری است که سر و کارشان با خود-انتصابی^۹ است، {خود-انتصابی} به‌عنوان اولین و آخرین منبع نظم اجتماعی و {و نیز منبع} تصمیماتی که حرف آخر را می‌زنند» - و از آنجا که این {خود-انتصابی} هم‌ارز سیاسی «بیگ‌بنگ» است، اساساً طرح پرسش‌هایی نظیر اینکه پیش از آن چه وجود داشته است را بیهوده می‌سازد، انگار اصلاً پیش از آنی وجود نداشته باشد (فریدن ۲۰۱۳: ۹۴). این - به قول فریدن - «تکبر» بر پسا-حقیقت نیز اطلاق پذیر است چرا که، در مقام خلق و عرضه‌داشت واقعیت (در تقابل با بازنمایی واقعیت)، افراد را راست در جهان روایی خود جای می‌دهد، و مبنایی می‌شود برای رسیدن به تصمیمات و اجرا کردنشان.

صدالبته همه آنچه در بالا گفتیم خصوصیات سیاست و کنش سیاسی در وجه عامش هستند و منحصر به پسا-حقیقت نمی‌باشند. از این رو ساخت یک نظریه سیاسی پسا-حقیقت متضمن آن است که نه فقط چگونگی تحقق معیارهای سیاسی توسط پسا-حقیقت نشان داده شود بلکه این نیز نشان داده شود که شیوه خاص پسا-حقیقت برای انجام این کار چیست و چه تاثیری بر حیات سیاسی دارد.

پسا-حقیقت به‌مثابه داستان هم-ساخته^{۱۰}

ایده پسا-حقیقت از اهمیت فزاینده‌ای برای توصیف حیات سیاسی امروزی ما به‌طور خاص، و در وجهی عام‌تر، توصیف برخی تغییرات مهم اجتماعی برخوردار گشته است. منظور از این مفهوم، بسته به تفسیری که از آن ارائه می‌شود، می‌تواند این باشد که در مباحثات سیاسی، ادعاهای به‌کلی جعلی یا آنها که صحت

⁷ arrangements

⁸ fullness

⁹ Self-designation

¹⁰ Co-created

و سقم‌شان معلوم نیست دست بالا را پیدا کنند، یا ارجاعی باشد به فقدان یک اعتناء کلی به حقیقت در جوامع معاصر، یا سیطره یافتن عاطفه به هزینه دانش و غیره. ارزیابی‌هایی که از وضعیت پسا-حقیقت به عمل آمده است نیز از یکسره مردود دانستن آن، تا پذیرش منفعلانه، تا هراس افکنی‌های پرقیل و قال¹¹ را شامل می‌شود.

برای صورت‌بندی یک نظریه پسا-حقیقت لازم است که نخست خصوصیات کلیدی معرف آن مورد تحلیل قرار گیرند. بخصوص آنکه اینجا نیز، مثل هر جای دیگری که برای مفهوم‌پردازی دوره‌ای که نسبت به چیزی دیگر "پسینی" است اقدام می‌شود، می‌بایست گسست واضحی با گذشته وجود داشته باشد، اختلالی که عقلانیت متعارف پیشین را بی‌مناسبت ساخته و تفاسیر جدیدی از برهه کنونی را طلب کند (برای کلیت بحث، گریفین ۲۰۱۷ را ببینید). از این رو در این بخش می‌بایست مشخص سازیم چه تغییراتی، بالاخص در حوزه ارتباطات سیاسی، رخ داده است و این‌که این تغییرات چطور گواهی هستند بر یک وضعیت اجتماعی فراخ‌گستره. به‌واقع، اگر درستی برخی از اظهارات پرهیجان را بپذیریم می‌بایست گفت که پسا-حقیقت چالشی قابل‌ملاحظه پیش روی دموکراسی است: اگر توجیه قدرت حکومت موافقت آزادانه و از سر آگاهی شهروندان با چنین قدرتی است، در این صورت «آن نگرشی به اطلاعات که سرشت‌نمای سیاست "پسا-حقیقت" است، در تعارض مستقیم با {...} تصمیم‌گیری دموکراتیک قرار می‌گیرد» (فیش، ۲۰۱۶: ۲۱۲). از این رو مهم است که شناختی مفصل، عمیق و حساس به ظرایف، از شرایط کنونی‌مان کسب کنیم.

و البته واژه «پسا-حقیقت»، چیزی نیست که همین دیروز و امروز به میان آمده باشد: در سال ۲۰۰۴، کیز آن را محو شدن مرزهای میان دروغ‌گویی و حقیقت‌گویی، و به همین سان، فاکت و داستان، تعریف کرد (کیز ۲۰۰۴). اما تازه از سال ۲۰۱۶ بود که این واژه واقعا در کانون توجه و علاقه‌مندی قرار گرفت. به زعم مایر (۲۰۱۷: ۳)، سرشت‌نمای پسا-حقیقت یک «عدم صداقت کیفیتاً جدید از جانب سیاستمدارها است»، که مشخصاً به این صورت نمود می‌یابد که فرد، به‌جای آن که صرفاً برخورداری «مقتصدانه» با حقیقت داشته باشد، فاکت‌هایی را در پشتیبانی از روایتی که درصدد ترویج‌اش است جعل می‌کند. به‌عبارت دیگر، فاکت‌ها دیگر مثل قبل کژنمایی و دستکاری نمی‌شوند، تفسیری دگرگونه از آنها ارائه نمی‌شود یا به خوشایند شخص حذف و کنار گذاشته نمی‌شوند، بلکه فاکت‌ها جعل شده و برای فلان مورد مشخص پیش نهاده می‌شوند، صرفاً به این خاطر که با این یا آن داستان خاص یا دستور کار کلی‌تر

¹¹ dramatic

خوب جور در می‌آیند. به هر حال، در زمانه‌ای که هیچ نهاد (یا مجموعه‌ای از نهادها) دیگر انحصاری بر خبرها ندارد، هر روایتی از یک رویداد، یک روند، یا یک پدیده، پاد-روایت خود را خواهد داشت، که «از این نشان دارد که چطور واقعیت اجتماعی همچون مونتاژی از روایت‌های گوناگون که مستمرا در حال دگرگونی است، بازنمایی می‌شود» (دوولینگ و همکاران ۲۰۱۸: ۳). از منظری دیگر می‌توان گفت که مردم این قدرت را یافته‌اند که خودشان، واقعیتی را که ترجیح می‌دهند در آن زندگی کنند انتخاب کنند؛ پیامد منطقی این قضیه این است که، اگر واقعیت صرفا به انتخاب مربوط می‌شود، چالش پیش روی طرف(های) مقابل برای فهم‌پذیر کردن و مجاب‌کننده کردن فاکت‌هایشان سخت‌تر است، چرا که به راحتی می‌توان از آن فاکت‌هایی که با یک واقعیت منتخب در تعارض قرار می‌گیرند صرف‌نظر کرد (لواندوفسکی و همکاران ۲۰۱۷). در چنین محیطی، «حقیقت صرفا به ادعا کردن^{۱۲} مربوط می‌شود» (سویتتر ۲۰۱۶: ۲۷) و پرسش کلیدی این خواهد بود که چه کسانی می‌توانند دعاوی‌شان را به نحوی مؤثرتر مطرح می‌کنند. اثربخش بودن به معیاری برای حقیقت بدل می‌شود: به صرف اینکه مردم ادعایی را باور می‌کنند (یعنی چون آن ادعا کارگر افتاده است) یا چون مردم دوست دارند به آن باور داشته باشند، آن ادعا لابد حقیقت دارد.

به علاوه، بحث کردن در مقابل دعاوی پسا-حقیقتی، هم بیهوده است و هم نتیجه عکس می‌دهد: نخست اینکه، اگر رساننده خبر واقعا می‌خواست که اطلاعات صحیح‌تری منتقل کند از ابتدا واریسی دقیقی بر روی دعاوی‌اش انجام می‌داد، پس معنی ندارد که بخواهید حرف‌هایش را اصلاح کنید؛ دوم اینکه، بحث کردن با کسانی که دعاوی پسا-حقیقتی را مطرح می‌کنند فقط باعث می‌شود که توجه بیشتری به پرسونای آنها و ادعاهایی که مطرح می‌کنند جلب شود (دیوس ۲۰۱۷: ۴۰). متغیر کلیدی در اینجا، نه قابلیت راستی‌آزمایی^{۱۳} دعاوی بلکه تاثیری است که گوینده به‌جا می‌گذارد و واکنشی است که {مخاطبین} به وی نشان می‌دهند، که اینها را حتی به واسطه دعاوی چرند یا آنها که عامدانه به ابهام آمیخته‌اند نیز می‌توان به خوبی کنترل کرد: از این رو دعاوی پسا-حقیقتی، شکلی از علامت‌دهی است، یعنی به نمایش گذاشتن برخی خصوصیات یا وفاداری‌ها برای مخاطبین هدف، و بیش از آن که محتوای دعاوی‌ای که برای علامت‌دهی مورد استفاده قرار می‌گیرند اهمیت داشته باشد خود این علامت‌دهی اهمیت دارد (دیویس ۲۰۱۷: ۳۲، ۷۶-۷۷، ۱۱۷-۱۱۹)، بالاخص اگر این دعاوی دلخواه و خواستنی باشند، و در نتیجه باورپذیر برای عموم مردم. این کارکرد علامت‌دهی چیزی است که سازندگان شوهای تلویزیونی مدت‌ها است در

¹² assertion

¹³ verifiability

آن استاد شده‌اند. در شوهای تلویزیونی، شخص می‌بایست خود را با مخاطبینی که توجه‌شان هیچگاه یکجا بند نمی‌شود وفق دهد، مخاطبینی که هیچگاه بر محتوا تمرکز ندارند، گاه دقیق می‌شوند و گاه بی‌توجه، اتفاقی از مسیر روایت خارج می‌شوند یا دوباره به مسیرش برمی‌گردند (مثلاً نگاه کنید به بنت ۲۰۰۶: ۴۱۳)، و از این رو ضرورت دارد که علامت‌های واضحی برایشان ارسال شود که یا توجه‌شان دوباره جلب شود و یا به‌طور کلی از باغ خارج نشوند. این نوع نگاه خیره در رسانه‌های اجتماعی چشمگیرتر است چرا که روایت‌ها در آنجا به‌طور جمعی ساخته می‌شوند و محدود به قالب خاصی نیستند (و اغلب در قالبی‌اند که به‌علت کوتاه بودن بازه زمانی توجه مخاطب و/یا محدودیت تعداد کاراکتر، پذیرای ظرایف نیست)، حال آن که رقابت داغی بر سر جلب مقدار محدود توجه موجود در جریان است (مثلاً نگاه کنید به ات ۲۰۱۷)، که این، گذشته از چیزهای دیگر، به برجسته‌تر شدن نقش عاطفه و تجربه که در ادامه این فصل به آن خواهیم پرداخت دامن می‌زند. در این بستر، ترامپ - ترامپی که ستاره ریلیتی شوها است - درست در جایگاهی بود که توانست این علامت‌دهی را از سرگرمی‌های تلویزیونی برداشته و در ارتباطات سیاسی (چه آنلاین و چه آفلاین)، به‌عنوان سرگرمی‌ای که خوراکش چنین علامت‌دهی‌هایی است، بکارد. به این ترتیب دستکم تا اندازه‌ای می‌توان ادعاهای وقیح و گزافی از این دست که اوباما بنیان‌گذار داعش است یا این‌که مهاجرین بالذات تمایل به جرم و جنایت دارند را توضیح داد (و حتی آن نظریه توطئه "birther"^{۱۴} را می‌توان یک ابزار علامت‌دهی تلقی کرد که تصویری که برخی از رای‌دهندگان از اوباما دارند را به‌طرزی افراطی در خود تجسم بخشیده است، یعنی کسی که هم به لحاظ نژادی و هم ایدئولوژیک «بیگانه» است). به‌تبع این می‌توان گفت که پسا-حقیقت همچنین متضمن سرمایه‌گذاری عاطفی مخاطبین در نقش‌آفرینان سیاسی است، سرمایه‌گذاری‌ای که فراتر از هر ادعای طرح شده از سوی آن نقش‌آفرینان است. به‌عبارت دیگر، یک نقش‌آفرین سیاسی به چیزی بیش از شخص خود یا برنامه سیاسی‌اش تبدیل می‌شود (و از این رو دیگر نیازی نیست که راستی‌آزمایی‌پذیر باشد). آنچه که اهمیت دارد این نیست که این یا آن عنصر برنامه فلان نامزد ریاست‌جمهوری یا پرسونای وی حقیقی است یا نه (به معنایی که از حقیقت، یعنی Truth با T بزرگ، مدنظر داریم) بلکه مهم این است که مخاطبین چقدر سرمایه‌گذاری عاطفی کرده باشند. از این رو، حقیقی شدن نقش‌آفرینان سیاسی و دعاوی‌شان به حقیقت، از خلال سرمایه‌گذاری عاطفی انجام می‌گیرد.

^{۱۴} م. این که اوباما در ایالات متحده آمریکا به دنیا نیامده است.

باور و سرمایه‌گذاری عاطفی نشاندهنده آن است که عقاید بر فاکت‌ها تفوق یافته و جاذبه «غریزی و عاطفی» در قیاس با حقیقت دست بالا را پیدا می‌کند: بنابراین پسا-حقیقت «دورانی است که در آن سیاست دیگر از خلال گفتمان عقلانی عمل نمی‌کند» (لیتس و تردینیک ۲۰۱۶: ۲۰۴) بلکه اظهارات سیاسی «به‌دقت سبک سنگین و برآورد می‌شوند، با این قصد که بتوانند توجهات را به خود جلب کنند» (دیویس ۲۰۱۷: xii). البته می‌توان (و حتی شاید باید هم) به این استنتاج تلویحی که گویی در گذشته گفتمان عقلانی بر سیاست غالب بوده است شک کرد - هر چه باشد، جاذبه عاطفی، غلط‌رسانی^{۱۵}، روابط عمومی، یا پروپاگاندا تمام عیار، چیزهای ناآشنایی نیستند. با این حال، {پیش از این} خرد و راستی دستکم به‌عنوان اصول پایه‌ای یک گفتمان پذیرفتنی معرفی می‌شدند، چیزهایی که دستکم می‌بایست بهشان تظاهر کرد (هاپکین و رزاموند ۲۰۱۷). متناظر با این، نوعی واقعیت مشترک زیربنایی وجود داشت که یا می‌بایست تزیین و دستکاری‌اش کرد و یا بر آن سرپوش نهاد. برخلاف آن، در پسا-حقیقت، روایت‌های سیاسی (و سایر روایت‌ها) صرفاً وجود دارند بی‌آنکه رابطه دقیق و استواری^{۱۶} با یک واقعیت زیربنایی داشته باشند - یا اینطور بگوییم که این روایت‌ها، صاف و ساده واقعیت موازی خود را می‌سازند. شیوه وجود این قبیل روایت‌ها مشابه با آثار داستانی^{۱۷} است که به‌عنوان بدیل‌هایی زیست‌پذیر^{۱۸} بر محیطی که در آن زندگی می‌کنیم ارائه می‌گردند. به‌واقع پسا-حقیقت را می‌توان داستانی گریزگرایانه تلقی کرد که از گستره یک اثر هنری متعارف فراتر رفته است، یعنی در حالی که جهان‌های داستانی به‌معنای سنتی آن «هیچ وانمود به واقعی بودن نمی‌کنند» و صرفاً اسباب لذت مخاطب را فراهم می‌کنند یا حداکثر الهام‌بخش وی می‌شوند (اسلومان و فرنباخ ۲۰۱۷: ۲۶۱)، یک روایت پسا-حقیقتی، داستانی است که واقعیت زیسته خودش را تاسیس می‌کند^{۱۹}. از این رو اظهاراتی از این دست که پسا-حقیقت «در بهترین حالت»، متشکل از «سوءبازنمایی‌ها» است «و در بدترین حالت، دروغ‌ها»، حتی اگر روتین شدن «دروغ‌گویی‌های بارز» را هم لحاظ کنیم (بیلگین ۲۰۱۷: ۵۵) به‌نوعی ساده‌انگارانه‌اند، چرا که در یک محیط پسا-حقیقتی خود ایده «دروغ» نابهنگام و بیجا است. البته این که فلان دعوی به حقیقت رابطه‌ای با فاکت‌های قابل واریسی دارد یا ندارد هنوز هم از لحاظی مهم است، اما اگر آن ادعا قادر باشد به‌واسطه

^{۱۵} م. اطلاعات غلط

^{۱۶} strict

^{۱۷} مقصود از «داستان» و «داستانی» در اینجا و در سطور پیش رو این است که پسا-حقیقت را با یک ژانر هنری (که اغلب ادبی است اما به آن منحصر نمی‌شود) قیاس کنیم، نه اینکه صرفاً منظورمان کذب بودن، ناحقیقی بودن یا جعل کردن باشد.

^{۱۸} viable

^{۱۹} constitutes

اثرات خودش (یعنی به واسطه تولید و/یا ابقاء یک جهان اجتماعی که مردم متمایل به زیستن در آن هستند) حقیقی گردد، رابطه‌اش با فاکت‌ها دیگر اهمیتی ندارد. از این رو پیشوند «پسا-» نشان‌دهنده این نیست که ما به «فراسوی» یا «پس از» حقیقت به این عنوان رسیده‌ایم بلکه حاکی از این است که وارد دورانی شده‌ایم که در آن تمایز میان حقیقت و دروغ دیگر مهم نیست؛ بنابراین، دیگر از آن دورانی که اجماع بر سر محتوای حقیقت امکان‌پذیر بود عبور کرده‌ایم (هارسین ۲۰۱۷: ۵۱۵؛ همچنین نگاه کنید به داوولینگ و همکاران، ۲۰۱۸). مطمئناً تاکید بر این که «حقیقت یک انتزاع فلسفی نیست» بلکه یک ویژگی مرکزی «چگونه زندگی کردن ما و معنا بخشیدنمان به خودمان و جهان و یکدیگر است» (باگینی ۲۰۱۷: ۱۰۸) هنوز هم بسیار مهم است، اما می‌بایست انگاره «حقیقت» را مساله‌مند سازیم، مشخصاً از لحاظ چگونگی داوری درباره راستگویی. می‌بایست تصریح کرد که در یک محیط پسا-حقیقتی، «حقیقت» آن چیزی است که در یک موقعیت مشخص کار می‌کند و جواب می‌دهد، یعنی آنچه که معنادار ساختن خود و محیط را به‌طریقی مثبت و توانمندساز امکان‌پذیر می‌سازد. این، ناقض واری‌پذیری به‌عنوان یک ارزش کلیدی است، و با این حال، جهان اجتماعی‌ای که به این ترتیب خلق می‌شود از خلال تأثیرات خودش حقیقی می‌گردد.

روشن است که در محیط پسا-حقیقتی، «فاکت‌ها» دیگر واقعیتی که بتوان بر سرش به توافق رسید فراهم نمی‌آورند (دیویس ۲۰۱۶). این تحول را می‌توان به گونه‌ای کمابیش متناقض‌نما عارضه‌جانبی «سیاست مبتنی-بر-شواهد» و سایر شیوه‌های مدیریتِ مباحثه سیاسی و فرایند تصمیم‌گیری که اتکاء زیادی به فاکت‌ها دارند دانست، به این معنا که تکثیر فاکت‌ها و فاکت‌سازها به‌طور طبیعی به ناچیزشماری انجامیده است؛ عرضه بیش از اندازه به کاهش ارزش منجر شده است (دیویس ۲۰۱۶). به‌علاوه، متخصصین خود بری از خطا نیستند - به‌واقع بارها برخطا بوده‌اند، ضمن این‌که اگر شواهد جدیدی در دسترسشان قرار گیرد ممکن است نظرشان تغییر کند (باگینی ۲۰۱۷: ۳۸-۳۹، ۷۷-۸۰). این بی‌ثباتی می‌تواند به تضعیف بیش از پیش اعتماد بینجامد بالاخص به این خاطر که در این میان فقط روایت‌های پسا-حقیقتی هستند که ثابت و پایدار می‌مانند و از این رو تکیه کردن به آنها راحت‌تر است. در نتیجه، علیرغم آنکه انسانها شاید خود را با زیستن در یک «اجتماع شناختی» وفق داده باشند (اسلومان و فرنباخ ۲۰۱۷: ۱۳)، آن شناخت نه بری از خطا است و نه از سوی همه ارج نهاده می‌شود. در عین حال، این‌که بگوییم بخش بزرگی از جمعیت به‌کلی از فاکت‌جویی دست شسته‌اند نیز اشتباه است، ادعایی که به‌طور مثال لواندوفسکی و همکارانش (۲۰۱۷) مطرح کرده‌اند. آنچه که تغییر کرده است آن روند یا معیارهایی است

که فاکت‌ها به واسطه‌شان جستجو شده و تفسیر می‌شوند. به همین سان، این طور هم نیست که بتوان گفت پسا-حقیقت صرفاً به فرسایش اعتماد به فاکت‌ها مربوط می‌شود بی‌آنکه بازنمایی منسجمی از واقعیت در کار باشد (باز هم برای مثال به لواندوفسکی و همکاران ۲۰۱۷ نگاه کنید) یا این که بتوان گفت «یک واقعیت پایدار و واریسی‌پذیر» وجود ندارد «- فقط نبردی بی‌پایان بر سر تعریف چنین واقعیتی وجود دارد» و در این نبرد، تمام آنچه اهمیت دارد پیروزی است (دآنکونا ۲۰۱۷: ۱۴). اینکه آنچه اهمیت دارد پیروزی است واقعا تا اندازه‌ای درست است - چرا که واقعا هم کلید ارزیابی دعاوی به حقیقت، اثربخشی اظهارات است - اما با آنکه واقعیت قابل بحث گشته است شخص برای آنکه بتواند روایت خود را موجه‌تر بنماید دستکم می‌بایست در پی میزانی از ثبات باشد.

به همه اینها می‌توان در همبافت^{۲۰} گسترده‌تر تبلیغ‌گرایی نگرینست، واژه‌ای که به گسترش یافتن روابط کالایی و ارزش‌های بازاری اشاره دارد، چنان گسترشی که تک‌تک حوزه‌های زندگی تحت پوشش آنها قرار می‌گیرند؛ همین که این منطق غالب شده و تبلیغ به هنجار بدل گشت، اشخاص، روابطشان با سایر مردم و محیط زندگی‌شان، و نیز کاندیداهای سیاسی، واقعا پسا-حقیقتی می‌شوند چرا که با تبدیل شدن همه چیز به تبلیغ (برای خود)، صداقت و دروغ، اصالت و از خود درآوردن، معانی قطعی خود را از دست می‌دهند (هرن ۲۰۱۱). این یک مساله منحصرأ سیاسی نیست: در جامعه‌ای که سرشت‌نمای آن رقابتی است که «خود-برندینگ فوق-رقابتی، لاف‌زنی، اغراق‌گویی» را ضروری می‌سازد (هارسین ۲۰۱۷: ۵۱۵)، همه آدمها در زنجیره‌ای از بازی‌های پسا-حقیقتی غرق می‌شوند. این بازی‌ها دربرگیرنده روایت‌هایی‌اند که از اظهارات و ارائه‌ها (بازنمایی‌ها) بافته می‌شود و در این امر، آنچه که مدنظر است، نه رابطه‌شان با فاکت‌های قابل واریسی، بلکه القاء یک نتیجه مطلوب است (شاید بتوان مصاحبه شغلی را به‌عنوان نمونه بارز آن مثال زد). در ضمن، رسانه‌های اجتماعی اصلاً مبتنی بر تبلیغ برای خود هستند: شما همان چیزی هستید که از خود ارائه می‌دهید (یعنی همانگونه که خود را تبلیغ می‌کنید، و همین خود-تبلیغی مستمر است که محرک خلق محتوا است و کاربران دیگر را سرگرم نگاه می‌دارد. تا آنجا که به تبلیغ‌گرایی سیاسی مربوط می‌شود شاید بتوان باراک اوباما را یکی از نمونه‌های پیشگام دانست، با توجه به اینکه مستمراً تلاش می‌کرد تا از طریق درآمیختن با فرهنگ عامه، ارائه دائمی خود در رسانه‌های اجتماعی، تاکید بر دوستی با سلبریتی‌های بسیار مشهور، و رفتار و خلق و خوی ما-خیلی-باحالیم-طور و ما-می‌توانیم-طورش تصویری «باحال» از خود بترشد، تا به آن اندازه که «باحال بودن اوباما اعتبارش بود»

و «حقیقت» پشت حرفهایش را نمایندگی می‌کرد» (هنان ۲۰۱۸: ۲۱۸)، هرچند که مطمئناً این روند را تا دهه ۹۰ و ظهور سیاستمدارانی چون برلوسکونی و تونی بلر نیز می‌توان پی گرفت (نگاه کنید به ماتزولنی و شولتز ۱۹۹۹). در چنین محیطی، آنکه آگاهانه و آشکارا مشغول فعالیت‌های خود-تبلیغی می‌شود «بالقوه اصیل‌ترین و صادق‌ترین فرد است» (هارسین ۲۰۱۷: ۵۱۵). همچنین، اگر یکپارچگی اخلاقی را به وجود «یک پیوستگی اساسی میان ارزش‌های شخص و کنش‌های او» تعبیر کنیم (هال ۲۰۱۸: ۳۹۶) می‌توان یک سیاستمدار پسا-حقیقتی را به‌نوعی واجد یکپارچگی اخلاقی دانست. از این لحاظ، می‌توان در مقایسه با آدم خود-نمایش‌دهنده سر و زباندار و پرتصنعی مثل اباما، کنش‌های ترامپ را واجد یکپارچگی اخلاقی بیشتری دانست چرا که مشغولیتش با خود-تبلیغی آنقدر روشن و واضح و تودوق‌زن است که به یکباره بی‌پرده و شفاف می‌نماید (و این شامل آن دعاوی به حقیقت که ترامپ به صورت روتین و بی‌اعتناء به محتوای عینی‌شان مطرح می‌کند نیز می‌شود). اگر همه چیزها (اعم از انسان و غیر انسان) و روابط میان آنها کالاهایی تبلیغ‌کردنی هستند، در این صورت کذب بعضاً و قبح ادعاهای سیاستمداران پسا-حقیقتی (و البته ترامپ سریع به ذهن خطور می‌کند) به یکباره چیزی پیش پا افتاده می‌شود، چرا که اگر همه مشغول تعریف کردن داستان‌هایی هستند که به کارشان می‌خورد، و اگر به همین دلیل مرز میان حقیقت و کذب محو و تار می‌شود، دیگر پرسش از صدق^{۲۱} بیهوده است، بالاخص اگر همزمان داستانی پیش رویمان گذاشته باشند که مایل به باور کردنش باشیم.

بدون شک در نبود پسا-حقیقت نیز واقعیت متصور گرایش به تغییر کردن و بی‌ثبات بودن دارد و همواره پذیرای اطلاعات جدید است (اطلاعاتی که حال دیگر به‌وفور موجود است). با این حال برای آنکه واقعیت معنایی داشته باشد (و معنادار بودن، بخصوص معنادار بودن شهودی، برای جاذبه دعاوی-به-حقیقت نقش اساسی دارد)، حتی چنین تغییری نیز می‌بایست توضیح‌پذیر باشد یا لاقفل در سمت و سوی باورکردنی و قابل تصور رخ دهد. و این باز یک روایت توضیحی را ضروری می‌سازد. نتیجه ضمنی این قضیه آن است که این ایده که پسا-حقیقت به یک فانتزی گریزگرایانه حال-خوب-کن مربوط می‌شود را نمی‌بایست انتقاد به‌شمار آورد (چنانکه نزد دانکونا ۲۰۱۷: ۱۵ چنین است) بلکه صرفاً توصیفی است از شرایط بالفعل حیات انسانی. هر شرحی از واقعیت برای آنکه موجه و قانع‌کننده بنماید می‌بایست در یک روایت جوش بخورد، و فقط به این طریق است که می‌تواند برای گروه‌های بزرگی از مردم جاذبه داشته باشد و اندیشیدن و کنش‌های آنها را کنترل کند (میسکیمون و دیگران ۲۰۱۳). واقعیت این است که ما از

²¹ veracity

سین کم عادت می‌کنیم که با داستان‌ها درگیر شویم، زندگی‌مان را مثل یک داستان زندگی کنیم، و چیزهای جدید را به‌مثابه داستان‌هایی به خاطر بسپاریم و مشغولشان شویم (نیومن ۲۰۱۶)؛ نکته مهم این است که چیزها فقط زمانی که در روایت‌هایی جا داده می‌شوند (دیویس ۲۰۱۷: ۱۳۸) است که با بهره جستن از «احساسات پر جوش و خروش از پیش موجود، تقویت نظرات، صلب ساختن کلیشه‌های غالب و خلق واکنش‌های خودکار»، «آن چیزها که صرفاً تمایلاتی مبهم بودند را در هیئت ایده‌ها یا «حقایق» استوار» متبلور می‌سازند (هولمستروم ۲۰۱۵: ۱۲۳). روایت، با فراهم آوردن شرحی معنادار از آنچه که در حال رخ دادن است، ارزش خود را به‌شیوه‌ای بدیل، یعنی عملاً با ساختن (یا خلق) معنا، به اثبات می‌رساند؛ چنان که بارون می‌گوید (۲۰۱۸: ۱۹۶) «شواهد مهمند، اما روایت‌ها نیز شکلی از شواهد هستند». پیش از این گفتیم که پسا-حقیقت دقیقاً به روایت‌ها مربوط می‌شود - به داستان‌های گریزگرایانه‌ای که به آدم‌ها امکان می‌دهد تا به یک‌باره حس خوبی نسبت به خودشان و دنیایی که در آن زندگی می‌کنند پیدا کنند - و بخصوص به روایت‌های عاطفی که پاسخگوی «نیاز به سادگی و پژواک عاطفی» هستند و «به تصمیماتی که در غیاب آنها فنی و انتزاعی می‌نمودند، معنایی غریزی و باطنی می‌بخشند» (دانکونا ۲۰۱۷: ۱۷). همچنین، از آنجا که شناخت انفرادی آدم‌ها از اغلب عرصه‌ها معمولاً شناختی سطحی است و گرایش به آن دارند که به اطلاعات عمومی‌یافته در خصوص چگونگی عملکرد چیزها و به اطلاعات راجع به «قاعده‌مندی‌های ژرف در ساز و کار جهان» تکیه کنند (اسلومان و فرنباخ ۲۰۱۷: ۱۲)، برایشان این‌که جاهای خالی را با اطلاعاتی که به نفع خودشان است پر کنند، هم مهم است و هم به‌نسبه ساده؛ و این‌ها اطلاعاتی‌اند که نهایتاً تفسیری جدید از این قبیل قاعده‌مندی‌ها به دست داده و آنها را دچار اعوجاج می‌سازند. از این رو باید گفت که یک روایت گیرا، از اهمیت بسیاری برای یک دعوی به حقیقت برخوردار است.

در چنین بستری، غربالگری فاکت‌ها و ساختن فاکت‌های «بدیل» نباید هم تعجبی داشته باشد؛ بالاخره لازم است که «واقعیت‌های جدیدی خلق شود و فاکت‌های ناقض آن می‌بایست حذف گردند» (مک‌گرانهان ۲۰۱۷: ۲۴۴). می‌بایست فقط یک مجموعه فاکت‌ها و داده‌های «صحیح» وجود داشته باشد و پشتیبان این مجموعه، همان روایتی است که فرد از قضا به آن باور دارد. اگر هم شرایط به‌گونه‌ای دیگر بود، اگر رقابت مجاز بود، در آن صورت روایت خود را در معرض پرسش و راستی‌آزمایی قرار می‌داد و برای اثربخش بودن تلاش می‌کرد - و اثربخش بودن، چنانکه در بالا گفتیم، سنجه‌ای برای صداقت است (در یک همبافت پسا-حقیقتی البته). مرسیر و اسپربر (۲۰۱۷) نشان داده‌اند که چطور مقصود از به‌وجود

آمدن عقل در جوامع بشری ابتدایی در اصل حل مسائل درون‌گروهی بوده است و نه ملاحظه اکید فاکت‌ها و داده‌ها؛ و این با «سوگیری طرف من» همراه است که به موجب آن فرد نواقص استدلال خود (با استدلال گروه خودی‌اش) را نمی‌بیند اما به‌خوبی نقطه‌ضعف‌های مشابه در استدلال‌های دیگران را تشخیص می‌دهد. این‌که بر استدلال آدم صحنه بگذارند خوشایند است، و از همین رو است که آدم‌ها به هر قیمت جویای چنین تاییدی هستند (گُرمَن و گُرمَن ۲۰۱۷). به این معنا، پسا-حقیقت را می‌توان صاف و ساده، بیشینه‌سازی جمعی لذت تلقی کرد.

همین که روایتی جایگیر شد، خود طرفداران آن روایت متعاقبا عهده‌دار غربالگری فاکت‌ها می‌شوند چرا که انسان‌ها گرایش به این دارند که «آن اطلاعاتی که در پشتیبانی از باورهای کنونی‌شان است را بجویند و بپذیرند» (بال ۲۰۱۷: ۱۸۰) و آن داده‌هایی که در تضاد با باورهای قوی از پیش مستقر است را نادیده بگیرند - گرایشی که «سوگیری تاییدی» نام گرفته است (استرانگ ۲۰۱۷: ۱۴۰). اگر شخص به چیزی اعتقاد پیدا کند بعید است که تصحیح‌کردن‌ها یا فرارگیری در معرض اطلاعات بدیل چیزی را تغییر دهد، چرا که آن نظرات پیشین همچنان در هیئت «پژواک‌های باوری» به‌جا می‌مانند و میلی به کنار رفتن ندارند (تورسن ۲۰۱۶). اما موضوع دیگری که قضایا را از این نیز پیچیده‌تر می‌کند این است که پشت به اصطلاح «اثر واکنشی»، غربالگری خودانگیخته فاکت‌ها را داریم، یعنی آنکه وقتی مردم در معرض اطلاعاتی قرار می‌گیرند که ناقض باورهای ژرف‌شان است، آنچه قرار بود مردودسازی {آن باورها} باشد عملا به عکس خود بدل می‌شود و باعث می‌شود که آن آدم‌ها محکم‌تر و عمیق‌تر از پیش در مواضع خود جایگیر شوند، و نهایتا به این منجر می‌شود که افراد به همان نتایجی برسند که از قبل هم به هر حال به همان‌ها می‌خواستند برسند (بریدج ۲۰۱۷؛ هارفرد، ۲۰۱۷؛ لواندوفسکی و دیگران ۲۰۱۷). به‌علاوه، از آنجا که یک ادعای کذب در همان حال که مردود اعلام می‌گردد بازگو نیز می‌شود، رواج تازه‌ای می‌یابد. بخصوص اگر چنین ادعایی بخشی از یک روایت متقاعدکننده باشد، به مرور زمان آن استدلال‌هایی که علیه آن اعمال می‌شوند رنگ می‌بازند اما خود آن ادعا و روایتش باقی می‌مانند (چرا که بسی متقاعدکننده‌اند) و پس از آنکه اینچنین، و حتی توسط آنها که فاکت‌ها را واری می‌کنند، بارها و بارها تکرار گشتند عمیق‌تر از پیش ریشه می‌دوانند (هارفرد ۲۰۱۷). انگار آدم‌ها گرایش به این دارند که بر خوردی صرفه‌جویانه با ظرفیت‌شان برای فکر کردن داشته باشند، و ایده‌ها و سرخ‌های قابل تشخیص و آشنا (مثلا آنها که از پیش در طرح‌واره‌های^{۲۲} شناختی‌شان حضور دارند) را ترجیح می‌دهند و به این

ترتیب ذهن‌هاشان را از در دسر طرح پرسش‌های دشوار و مد نظر قرار دادن بدیل‌ها نجات می‌دهند (کانمان ۲۰۱۱). و حتی آنها که واقعا مایلند بدیل‌ها را لحاظ کنند نیز مجال بسیار دارند که «گشتی در بازار زده» و روایت مورد علاقه خودشان را انتخاب کنند، یعنی آن روایتی که حتی‌الامکان به باورها و پیشداوری‌هاشان نزدیک باشد (لواندوفسکی و دیگران ۲۰۱۷). از این رو به‌عوض استراتژی‌هایی برای «پاتک زدن»، چه از طریق دیده‌بانی و موشکافی عمومی و چه از طریق آموزش یا نوعی سوادآموزی خبری (پیشنهاداتی که در کتاب دآنکونا ۲۰۱۷ مطرح شده‌اند) می‌بایست بر تدارک استراتژی‌هایی برای «زندگی کردن در» این زمانه جدید تمرکز کرد.

یک عنصر روانشناختی عمیق‌تر نیز در پس ظهور وضعیت پسا-حقیقت وجود دارد - عنصری که به‌واقع نقشی مرکزی در نسبت با آن ایفاء می‌کند و سرشت‌نمای این محیط جدید است، و آن هم اینکه روایت‌های سیاسی پسا-حقیقتی، به‌راحتی آرزومندانه می‌شوند: درست همانطور که در زندگی شخصی، فرد اغلب به داشتن خصوصیات و خصلت‌هایی تظاهر می‌کند که آرزو می‌کرد واجدشان می‌بود اما به‌واقع نیست، این قبیل «دروغ‌های آرزومندانه» اگر که به ترازوی سیاسی ببریم‌شان، می‌شوند باعظمت‌سازی «ما»ی جمعی (و از طریق این «ما»، خود شخص)، یا (دوباره) باعظمت ساختنش (مک‌گراهان ۲۰۱۷: ۲۴۶). از آنجا که «اطلاعاتی که با آن تغذیه می‌شویم عمدتاً بر مبنای اطلاعاتی است که خودمان مصرف کردنشان را انتخاب می‌کنیم» (دیویس ۲۰۱۷: ۶۵)، عملاً با مصرف کردن برخی پیام‌ها، در خلق یک محیط اطلاعاتی خاص مشارکت داریم، و از این رو برای ارتباط‌گیرنده‌ها طبیعی است که از تمایلات طبیعی و زودفهمی‌هایی که مخاطبین هدف از خود نشان داده‌اند بهره بجویند. از این رو توسل به احساسات، به‌عوض فاکت‌ها و تمرکز بر طرح ادعا به‌عوض ارائه شواهد (بالاخص آنجا که در رد یک ادعا شواهدی به‌وفور یافت می‌شوند) استراتژی مؤثری در پسا-حقیقت است (هورستمکه ۲۰۱۷: ۲۷۵). در چنین بستری، معیار کلیدی مورد استفاده برای انتخاب میان دعاوی‌ای به حقیقت که در رقابت با هم هستند، این است که آیا فرد دوست دارد (یا ندارد) که چیزی حقیقت داشته باشد (لاکی ۲۰۱۶). اینجا است که با «تفوق پیش‌دانی^{۲۳} بر محتوا» (مارسینکوفسکی ۲۰۱۴: ۱۷) مواجه می‌شویم، و این پیش‌دانی هم برای ارتباط‌گیرنده‌ها صدق می‌کند و هم برای مخاطبینشان. ارتباط‌گیرنده‌ها از پیش می‌دانند که مخاطبینشان در مواجهه با فلان پیغام، فلان واکنش را خواهند داشت (و این پیش‌دانی، چنانکه در ادامه نشان خواهیم داد، بیش از پیش به اطلاعات متکی است)، و مخاطبین نیز انتظار دارند که، صرف‌نظر از محتوای پیام،

درونی‌ترین رانه‌هاشان ارضاء گردد. در نهایت، از طریق استفاده از چتته‌ پر رسانه‌های در دسترس، «رهبران و پیروان‌شان مشترکا خبرها و نظرات را خلق می‌کنند، اغلب از طریق "ترند کردن" هشتگ‌هایی که پایی در رسانه‌های اجتماعی دارند و پای دیگری در رسانه‌های جمعی» (پُستیل ۲۰۱۸: ۸). فهم این موضوع بسیار مهم است که مخاطبین صرفا به طرزی منفعلانه از کنش‌های رهبران پسا-حقیقتی تاثیر نمی‌گیرند، بلکه پسا-حقیقت مشترکا و از خلال تعامل دوسویه ارتباط‌گیرنده‌ها و مخاطبین‌شان خلق می‌شود (مایر ۲۰۱۷). پسا-حقیقت نوعی شستشوی مغزی نیست، یک تبانی است.

چنانکه پیش از این نیز گفتیم، در وضعیت پسا-حقیقت، اگر به نظر آید که اطلاعاتی می‌بایست حقیقت داشته باشد (یا اینطور بگوییم که فرد از حقیقت داشتن‌اش حس خوبی پیدا می‌کند)، در این صورت لابد حقیقت دارد، بی‌آنکه در این میان رابطه‌اش با فاکت‌های قابل واریسی اهمیتی داشته باشد، حال چه آن اطلاعات به جامه‌ گزاره‌های ظاهرا مبتنی بر فاکت درآمدده باشد و چه غیرمستقیم فکری را در ذهن‌ها بکارد (The Economist 2016a؛ هورستمکه ۲۰۱۷: ۲۷۶). البته یک چیز را اینجا می‌بایست به خاطر داشت و آن هم این‌که این عامل «حس خوب» ضرورتا به معنای ترسیم تصویری شاد از جهان یا انتخاب صرف اطلاعات مثبت نیست. به‌واقع روایت‌های مرعوب‌کننده که درباره مثلا نقشه‌ها و توطئه‌های آدم‌های شرور هستند نیز می‌توانند دربرگیرنده یک عامل قوی «حس خوب» باشند (و شاید حتی کارایی بیشتری در برانگیختن و بسیج کردن مخاطبین داشته باشند). می‌توان اینجا «پیتزاگیت» را مثال زد که شاید عجیب‌ترین نظریه توطئه کارزار انتخاباتی ۲۰۱۶ ایالات متحده بوده باشد، داستانی درباره یک حلقه پدوفیل، شامل اعضاء رده‌بالای حزب دموکرات، که ادعا می‌شد مقرشان پیتزافروشی‌ای در واشنگتن است. آنچه آنقدر جذاب بوده که به شیوع این نظریه توطئه در رسانه‌های اجتماعی انجامیده شاید نه لزوما خود داستان بلکه نقشی است که این داستان در تکرار دیگرباره‌ یک انگاره ایفاء کرده است، انگاره کهن‌الگویی^{۲۴} نخبگان خبیثی که در خفاء و مصون از مجازات مرتکب کارهای کثیفشان می‌شوند. به این ترتیب این داستان به یک‌باره با مهر تایید زدن بر بی‌اعتمادی و سوءظن عمومیت‌یافته معنا پیدا کرد. از این رو عامل "حس خوب" متضمن آن است که فرد از بابت خود حس خوبی داشته باشد، از این بابت که صحت عقایدش تایید شده‌اند و نتیجتا ارزشش در چشم خودش بیشتر شده است. درست بودن فلان دعوی به حقیقت مثل آن است که دستی از سر تایید به شانه شخص زده باشند و به او گفته باشند که پیش‌داوری‌هایش همواره مظهر خردمندی بوده‌اند - این آن چیزی است که باعث می‌شود شخص حس

خوبی درباره فلان داستان داشته باشد (حتی اگر فی‌نفسه چیز «خوبی» در آن داستان نباشد) و مصرانه بخواهد که حقیقت داشته باشد، و از این رو به واسطه اثراش آن را حقیقی می‌سازد (و در پسا-حقیقت همان اثرات کفایت می‌کنند). دیگر نباید تعجیبی داشته باشد که دعاوی پسا-حقیقتی، صرف‌نظر از رابطه‌شان با فاکت‌های قابل واریسی، مؤثرتر از دعاوی استاندارد قابل واریسی شیوع می‌یابند، مؤثرتر از این لحاظ که هم سریع‌تر شیوع می‌یابند و هم دامنه گسترش‌شان وسیع‌تر است (وثوقی و دیگران، ۲۰۱۸). دلیل‌اش این است که این دعاوی مشخصاً با هدف گیرا بودن، و نه اطلاع‌رسانی، طراحی شده‌اند، بالاخص با پاسخ دادن به نیازهای عاطفی ما و باورهایمان و از این قبیل - به نحوی بسیار شهودی، معقول و معنادار به نظر می‌رسند (بال، ۲۰۱۷: ۲۴۲). به‌علاوه، به‌زعم وثوقی و دیگران (۲۰۱۸: ۱۱۴۹)، تازگی محض این قبیل دعاوی نیز {در پذیرش‌شان} نقش دارد؛ عموماً تازگی علاوه بر این‌که جلب توجه می‌کند به‌طور غریزی نیز کمکی برای تصمیم‌گیری تصور می‌شود (فرد احساس می‌کند که می‌بایست طرح‌های شناختی‌اش را بروزرسانی کند) و محتمل است که (با القاء انگاره «مطلع بودن» فرد) مشوق تشریک-اطلاعات شود. احتمالش زیاد است که در اغلب مواقع، ترکیبی از عامل‌های گیرایی و تازگی، پسا-حقیقت را در صدر دستور کار جای دهند.

به‌خاطر خصلت آرزومندانه پسا-حقیقت، می‌توان درگیر شدن با سیاست جدید را خیلی راحت یک راهبرد سازگاری و چیرگی برای کسانی که احساس می‌کنند به حاشیه رانده شده‌اند تصور کنیم، چرا که {پسا-حقیقت} از «احساس خشم و فقدان، احساس به حال خود رها شدن و شکست خوردن به‌لحاظ اقتصادی و شاید حتی فرهنگی» بهره می‌گیرد (مک‌گرا‌ناهان، ۲۰۱۷: ۲۴۶). این مطمئناً تا اندازه‌ای درست است چرا که اگر فرد به حاشیه رانده نشده بود، از جهان اجتماعی‌اش ناراضی نبود، دیگر نیازی نبود که فریفته یک جور داستان‌پردازی گریزگرایانه شود. همچنین، درگیر شدن با سیاست پسا-حقیقتی، به‌مثابه یک داستان‌پردازی گریزگرایانه، یک جذابیت بالقوه دیگر را هم پیش می‌کشد و آن هم اینکه راهی است برای خالی کردن خشم و سرخوردگی که در مقایسه با ریختن به خیابان هم ایمن‌تر است و هم آسان‌تر و پذیرفتنی‌تر (بلیکلی ۲۰۱۸). با این حال، این‌که به‌حاشیه‌رانندگی و پسا-حقیقت را درجا معادل بگیریم این خطر را دارد که پسا-حقیقت به این ترتیب منحصرأ مرتبط با محرومیت اجتماعی، اقتصادی یا فرهنگی تلقی شود. چنین تصویری نه فقط قیم‌مابانه است و همان حاشیه‌رانی را تشدید می‌کند، بلکه به طرح چاره‌های کاذب (اینکه کاهش نابرابری به خودی خود به حذف پسا-حقیقت می‌انجامد) و مصونیت کاذب (اینکه آنها که نسبتاً مرفه هستند طبیعتاً در برابر پسا-حقیقت مقاومند) منجر می‌شود. درست آن

است که دامنه به حاشیه‌راندگی را حتی‌الامکان وسیع بگیریم. فکر نمی‌کنم بحثی در این باشد که هر شخصی، در هر جایی و زمانی، ممکن است به لحاظی احساس کند که به حاشیه رانده شده است (و البته میان احساس کردن و بودن هم مرز ظریفی است، هرچند که در این مورد صرف احساس کردن کفایت می‌کند). البته اگر از یک منظر منفک و بی‌طرف بگیریم، همه انواع به‌حاشیه‌راندگی با هم برابر نیستند چرا که برخی نیازها اساسی‌تر از برخی دیگرند. با این حال محرومیت اقتصادی، نبود فرصت‌هایی برای به فعل درآوردن توانایی‌های خود، نارضایتی از شکست نامزد انتخاباتی و غیره (و این فهرست را الی نهایت می‌توان ادامه داد) همگی می‌توانند عللی برای خشم و رنجش بوده و به حاشیه‌راندگی تلقی شوند، که به نوبه خود باعث گردد فرد حسرت جهان بدیلی را بخورد که در آن جهان، آن مساله یا از اصل وجود نداشته است و یا حل شده است، و به این ترتیب شخص داستان‌پردازی گریزگرایانه پسا-حقیقت را برگزیند.

یک عامل دیگر که آدمها را برمی‌انگیزد تا به جستجوی روایت‌های آرزومندانه‌ای برآیند که داستان توانمندی را بر آنها عرضه می‌کنند آن چیزی است که برخی نظریه‌پردازان یکی از شرایط پسا-سیاست می‌دانند، این‌که همه چنددستگی‌ها و ستیزه‌ها به ظاهر منسوخ شده‌اند (که این در عمل یک کاربست روزمره‌تر «پایان تاریخ» است) و هماوردی و کشمکش جای خود را به «برنامه‌ریزی فنی-مدیریتی، و مدیریت زمامداری تخصصی» داده است (سوینگدو و ۲۰۱۰: ۲۲۵). اساسا از آنجا که «دموکراسی» همه ایدئولوژی‌های سیاسی رقیب را شکست داده است، تنها وظیفه سیاسی به‌جای مانده، بسط دادن دموکراسی، اعمال تغییرات جزئی فرایندی و پالایش پروسه‌ها است» (دین ۲۰۱۴: ۲۶۱). از این رو برای کسی که خود را به حاشیه‌رانده و بیگانه احساس می‌کند، فقط تغییرات جزئی تدریجی متصور است و نه هیچ تغییر اساسی‌ای. به‌واقع حتی راه متعارفی برای ابراز سرخوردگی و آرزومندی برای اصلاحات بنیادین وجود ندارد چون دیگر واژگانی برای آن وجود ندارد و فقط گفتمان غالب اجماع رسمی را داریم. این نکته بسیار مهم است که زبان دموکراسی در کلیت خود از هرگونه تخصیص و ستیزه بنیادین پرهیز می‌کند و «چنان است که گویی فقط مشارکت را کم داریم» و به نحوی پسا-سیاسی درصدد است تا «انقسام سیاسی را فردی ساخته، و جابجا و مدیریت کند» (دین ۲۰۱۴: ۲۷۰). به این ترتیب، هر شکلی از به‌حاشیه‌راندگی واقعی یا متصور، اصولا بی‌مناسبت می‌شود. برای آنکه چنین بی‌مناسبت‌شدنی (که از جنسِ طرد عقاید و تجربیات زیسته بخش‌های بزرگی از جمعیت است) به ظاهر عینی و طبیعی بنماید، «انقسام مقوم مردم، تخصیص‌ها و ناهمگونی‌های ذاتی»، که برای سیاست واقعی ضرورت دارد، جای خود

را به اجماع سطحی رسمی داده است، به مدیریت منافع، و دانش تخصصی که از قرار معلوم مسئولیت را عهده‌دار شده و هر گفتمانی را با وضع یک تفسیر و/یا اقدام صحیح واحد به سرانجام می‌رساند (سوینگدو ۲۰۱۰: ۲۲۵). به‌واقع، لااقل به این معنا، و به قول مشهور مایکل گاو، مردم از متخصصین سیر شده‌اند^{۲۵} و شاید از سیر هم سیرتر. از هر چه بگذریم، به‌نظر می‌رسد حتی انتقال اطلاعات قابل واریسی ظاهراً «عینی»، از قبیل اعداد، آمار، محاسبات سراسر و غیره هم شاید دیگر آنقدرها که عموماً تصور می‌شود توان افناعی نداشته باشد (به‌عنوان مثال نگاه کنید به Baele و همکاران ۲۰۱۸). اگر راه‌حل مساله پسا-سیاست، مبادرت به اقدام جمعی در جهت بازسیاسی‌سازی تصمیم‌گیری است (بورج و دیگران، ۲۰۱۴)، در این صورت بسیج حول پاد-روایت‌های رهایی‌بخش آرزومندانه یک وسیله ضروری برای دستیابی به چنین هدفی است، چه بلندپروازی طرفداران برگزیت (برگزیت‌رها) برای «به دست گرفتن مجدد مهار امور» باشد (و این عبارت احتمالاً نه فقط باز پس گرفتن مهار امور از دست اتحادیه اروپا بلکه نخبگان سنتی را هم شامل می‌شود، یعنی به معانی چندگانه درهم شکستن وضعیت کنونی ارجاع دارد) و چه رای دادن به بدیلی که جذابیت اساسی‌اش تازگی محض و عامل حس-خوب است، نظیر ماکرون در فرانسه و کرتز در اتریش. به‌نحوی متناقض، «پسایی بودن» پسا-حقیقت، اهمیت اساسی در مقابله با «پسایی بودن» پسا-سیاست دارد.

البته این نکته را نیز می‌بایست افزود که در حالی که در محیط پیشا-حقیقتی، خصلت آرزومندانه خواست یک جهان بدیل متضمن آن بود که طرحی برای مجموعه‌ای از اقدامات تهیه گردد و غایتی پیش نهاده شود تا با تکاپو و پیکار به آن دست یافت، پسا-حقیقت به‌عنوان شکلی از داستان‌پردازی گریزگرایانه، امکان ارضاء بلاواسطه و فوری را در همین جا و همین حالا فراهم می‌کند (که این پسا-حقیقت را واقعاً بسیار جذاب می‌سازد). و البته همین که مردم به ارضاء بلاواسطه و فوری عادت کردند، میزان بیشتری از آن را طلب می‌کنند و صرف‌نظر از اوضاع و احوال از صبوری پیشه کردن امتناع می‌کنند.

^{۲۵} مایکل گاو که چهره‌های اصلی کارزار خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا بود، در سال ۲۰۱۶ در واکنش به مخالفت متخصصین با خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا گفت: "فکر می‌کنم مردم این کشور از این متخصصین سیر شده‌اند، از این‌ها که سازمان‌های متبوعشان اسم‌های سرینامی دارند، آدم‌هایی که مدعی‌اند می‌دانند بهترین کار کدام است اما پشت سر هم اشتباه می‌کنند"

حقیقت دارد چون ما می‌خواهیم حقیقت داشته باشد

در نبود گروه‌هایی از حامیان، یا دستکم افراد هموند^{۲۶}، روایت‌های سیاسی پسا-حقیقتی (درست مثل روایت‌های سیاسی «عادی») بی‌ربط و بی‌مناسبت خواهند بود. اما از آنجا که روایت‌های پسا-حقیقتی، به‌عنوان شکلی از داستان‌پردازی گریزگرایانه، فاقد لنگرگاه‌های ثابت می‌باشند، تایید اجتماعی و باور جمعی برای آنها اهمیتی فوق‌العاده دارد؛ اگر که روایت‌های پسا-حقیقتی به‌واسطه تاثیرات‌شان است که حقیقت دارند، پس تا زمانی، و فقط تا زمانی، حقیقت دارند که قادر به تولید چنین تاثیراتی باشند. چنانکه مک‌گراناهان (۲۰۱۷: ۲۴۳) در تحلیل‌اش از گفتمان کارزار انتخاباتی دونالد ترامپ مطرح کرده است، با غلبه یافتن «حقایق هموندی^{۲۷}» در یک محیط پسا-حقیقتی، مخاطبین به‌واسطه آنها به‌طرقی واکنش می‌دهند که «هم عاطفی‌اند و هم از این لحاظ که جماعت‌هایی از حامیان و معترضین را می‌سازند، اجتماعی». ماحصل آن، تولید یک «پرسونای مشترک» است که از هویت‌های سنتی (مثلاً هویت‌های مبتنی بر مکان یا طبقه) استعلاء می‌یابد (مارشال و هندرسون ۲۰۱۶: ۱۴). همین ماهیت مشترک در مورد دانش نیز صادق است، و دانش معمولاً از آنچه عموماً تصور می‌شود جمعی‌تر است. چنانکه اسلومان و فرنباخ (۲۰۱۷) نشان داده‌اند، خود افراد در واقعیت امر اطلاعات بسیار اندکی درباره محیط به حافظه سپرده‌اند و این اطلاعات در عوض در ذهن جمعی جای دارند و در میان افراد به اشتراک گذاشته می‌شوند. به این معنا، تمام دانش اشتراکی^{۲۸} است، و وقتی که پیچ و تاب‌بی بسیج‌کننده از جنس «ما» و «آنها» بیابد، هموندی نیز می‌شود.

حقایق هموندی مطمئناً توانایی این را دارند که جوامع را در امتداد مرزهای جماعت‌های متفاوت «دانش» قطبیت ببخشند، اما چنددستگی‌های از-پیش-موجود نیز می‌توانند به هموندی‌ها شکل و جان بخشیده و/یا بیش از پیش تقویت‌شان کنند، بالاخص از طریق «استفاده از رسانه‌های اجتماعی برای گرد آوردن آنلاین عده زیادی از مردم به‌قصد تبدیل کردنشان به یک پایگاه حمایتی مبارزه‌جو و سود جستن از ظرفیت آنها برای همکاری توده‌ای آنلاین» (گربادو ۲۰۱۸: ۷). شاید تز «جنگ فرهنگ» در ایالات متحده نیز، که اغلب از منظر ارزش‌های اجتماعی و دینی متعارض با یکدیگر - از جمله در موضوعاتی نظیر همجنس‌گرایی، سقط جنین و از این قبیل - به آن نگریسته‌اند، برای بحث بسیج هموندانه بی‌مناسبت نباشد (به‌عنوان مثال نگاه کنید به لیمن ۱۹۹۹)، هرچند که در مورد عمق واقعی شکاف (این‌که آیا با ستیز

²⁶ affiliated

²⁷ affiliative

²⁸ communal

و هم‌آوردی‌ای میان فرهنگ‌های متفاوت سر و کار داریم یا با چیزی تحت یک فرهنگ واحد) اختلاف نظر وجود دارد (به‌عنوان مثال نگاه کنید به تاویس تامپسون ۲۰۱۰). صرف‌نظر از عمق و شدت واقعی این شکاف‌ها، صرف وجود تفاوت، با صورت‌بندی یک دعوی-به-حقیقت بر مبنای تقابل «ما» و «آنها»، فرصتی برای شکاف‌اندازی در بافت اجتماع فراهم می‌کند. به‌همین سان به‌نظر می‌رسد که شکاف‌های فرهنگی در کارزار برگزیت نیز، که عمدتاً در راستای تقابل گشودگی و نظم تعریف شد (کافمن ۲۰۱۶)، یا نه اکیدا برحسب طبقه اقتصادی بلکه برحسب طبقه فرهنگی تعریف شد (هانلی ۲۰۱۷)؛ برای شیوه جدیدی برای به‌تصور درآوردن طبقه نگاه کنید به سَویج ۲۰۱۵)، نقشی قابل‌ملاحظه ایفاء کرده باشد.

موضوع دیگری هم هست که به تعمیق شکاف هموندانه کمک می‌کند و آن هم این‌که معمولاً زمانی که رویکردهای متعارضی وجود دارند به‌نظر می‌رسد شکافی نیز در همدلی بروز می‌یابد چرا که «برای آدم‌ها، پیش‌بینی ترجیحات و رفتار کسانی که به‌لحاظ وضعیت‌های عاطفی‌شان با آنها تفاوت دارند بالاخص دشوار است»، و از این رو تفاوت‌ها را «نه به متفاوت بودن حساسیت‌های اخلاقی بلکه به برساخته‌های اجتماعی-شناختی‌ای دم‌دست‌تر نظیر نقصان فکری یا نیات سوء نسبت می‌دهند» (دیتو و کُلوا ۲۰۱۱: ۳۳۲). به‌عبارت دیگر، «این تصور وجود دارد که { آنها نه فقط متفاوت فکر و عمل می‌کنند بلکه دلیل این کارشان هم این است که احمق‌تر از آنند که حقیقت را (که در انحصار ما است) درک کنند، یا بدتر از این حتی، نقشه دارند که زندگی همه را بدتر کنند یا بنیان اجتماع سیاسی را به نابودی بکشانند. این نه فقط به‌خودی خود قطبی شدن هموندانه را تقویت می‌کند بلکه در معرض بهره‌برداری استراتژیک نیز است و از همین رو است که بنیان‌جاذبه دعوی-به-حقیقت نه تلاش‌هایی که به‌قصد دستکم شبیه‌سازی عینیت انجام می‌گیرد بلکه صاف و ساده، تقابلی است میان بدجنسی «آنها» و شرافت «ما».

بدون شک اولویت دادن به برخی اطلاعات و برخی روابط، از جمله بر اساس معیارهای چون نزدیکی عقاید، یک‌گرایی همیشگی افراد بوده است؛ تغییر عمده‌ای که در مقایسه با گذشته شاهدش هستیم «نه به نوع بلکه به مقیاس برمی‌گردد» (لیبتس و تردینیک ۲۰۱۶: ۲۰۴). بالاخص رسانه‌های اجتماعی این «مرتب‌سازی شبیه‌دوستانه»^{۲۹} را به ترازوی تماماً جدید ارتقاء داده است (نشریه اکونومیست ۲۰۱۶) چرا که در زیست‌بوم آنها، شبکه‌های مبتنی بر حقایق هموندانه بالاخص در خود-اعتباربخشی کارآمد گشته‌اند، به این معنا که اعضاء از آن اطلاعاتی که با باورهاشان در تضاد است ایزوله می‌گردند؛ این باورها در هیات یک روایت در گروه جریان دارد و چرخ می‌زند و نه فقط اعضاء را در باور مشترک و تقابل مشترکشان با

²⁹ "homophilous sorting"

باقی جهان وحدت می‌بخشد بلکه یک زیربنای اطلاعاتی تام و تمام نیز فراهم می‌آورد که برای عملکردشان در (نسخه خاص خودشان از) جهان ضرورت دارد (همچنین نگاه کنید به بنکлер ۲۰۰۷). یک عنصر دیگر مربوط به باور نیز در این قضیه دخیل است و آن هم این‌که این‌گونه نیست که مردم صرفاً به حقیقت چیزی باور دارند چون از قضا به حقیقت آن باور آورده‌اند، بلکه این فرض که بسیاری دیگر نیز در جامعه هستند که به همان باور دارند باعث تقویت باورشان می‌شود، حتی اگر محبوبیت آن باور نیز خود بیشتر یک باور باشد تا چیزی قابل واریسی (لواندوفسکی و دیگران، ۲۰۱۷). به این ترتیب، اهمیت هموندی و خلق گروه‌های حامی روایت وجه دیگری نیز می‌یابد، آن هم این‌که به مجرد آن که فرد شروع می‌کند به گفتگو با افراد همفکر و مصرف اطلاعاتی که توسط آنها به اشتراک گذاشته می‌شود این ایده که روایت ارجح شخص رواج گسترده دارد و از این رو صحیح است بیش از پیش دوام‌پذیر می‌نماید.

مراجع

- Baele, S. J., Coan, T. G., & Sterck, O. C. (2018). Security Through Numbers? Experimentally Assessing the Impact of Numerical Arguments in Security Communication. *The British Journal of Politics and International Relations*, 20(2), 459-476.
- Baggini, J. (2017). *A Short History of Truth: Consolations for a Post-truth World*. London: Quercus Editions.
- Ball, J. (2017). *Post-truth: How Bullshit Conquered the World*. London: Biteback Publishing.

{کتاب فوق با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است:

بال، ج. (۱۴۰۰). *پسا حقیقت: جهان در تسخیر اخبار جعلی و مبتذل*. (ترجمه مسعود میرزایی). موسسه انتشاراتی روزنامه ایران. {

- Baron, I. Z. (2018). *How to Save Politics in a Post-truth Era*. Manchester: Manchester University Press.
- Benkler, Y. (2007). *The Wealth of Networks: How Social Production Transforms Markets and Freedom*. New Haven: Yale University Press.
- Bennett, J. A. (2006). In Defense of Gaydar: Reality Television and the Politics of the Glance. *Critical Studies in Media Communication*, 23(5), 408-425.
- Berthon, P. R., & Pitt, L. F. (2018). Brands, Truthiness and Post-fact: Managing Brands in a Post-rational World. *Journal of Macromarketing*, 38(2), 218-227.
- Beveridge, R., Huesker, F., & Naumann, M. (2014). From Post-politics to a Politics of Possibility? Unravelling the Privatisation of the Berlin Water Company. *Geoforum*, 51, 66-74.
- Bilgin, P. (2017). Resisting Post-truth Politics, a Primer: Or, How Not to Think About Human Mobility and the Global Environment. *Global Policy*, 8(1), 55-59.



- Bleakley, P. (2018). Situationism and the Recuperation of an Ideology in the Era of Trump, Fake News and Post-truth Politics. *Capital & Class*. <https://doi.org/10.1177/0309816818759231>.
- Bridges, T. (2017, February 27). There's an Intriguing Sociological Reason so Many Americans Are Ignoring Facts Lately. *Business Insider*. <http://www.businessinsider.com/sociology-alternative-facts-2017-2>. Accessed 25 February 2018.
- d'Ancona, M. (2017). *Post Truth: The New War on Truth and How to Fight Back*. London: Ebury Press.
- Davis, E. (2017). *Post-truth: How We Have Reached Peak Bullshit and What We Can Do About It*. London: Little, Brown.
- Davies, W. (2016, August 24). The Age of Post-truth Politics. *The New York Times*. <https://www.nytimes.com/2016/08/24/opinion/campaign-stops/the-age-of-post-truth-politics.html>. Accessed 25 February 2018.
- Dean, J. (2014). After Post-politics: Occupation and the Return of Communism. In J. Wilson & E. Swyngedouw (Eds.), *The post-political and Its Discontents: Spaces of Depoliticisation, Spectres of Radical Politics* (pp. 261-278). Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Ditto, P. H., & Koleva, S. P. (2011). Moral Empathy Gaps and the American Culture War. *Emotion Review*, 3(3), 331-332.
- Fish, W. (2016). Post-truth Politics and Illusory Democracy. *Psychotherapy and Politics International*, 14(3), 211–213.
- Freeden, M. (2013). *The Political Theory of Political Thinking: The Anatomy of a Practice*. Oxford and New York: Oxford University Press.
- Gerbaudo, P. (2018). Social Media and Populism: An Elective Affinity? *Media, Culture & Society*. <https://doi.org/10.1177/0163443718772192>.
- Gorman, S. E., & Gorman, J. M. (2017). *Denying to the Grave: Why We Ignore Facts That Will Save Us*. Oxford and New York: Oxford University Press.
- Griffin, P. (2017). 'Post' Interventions: Postcoloniality, Poststructuralism and Questions of 'After' in World Politics. *Politics*, 37(4), 367–370.
- Hanley, L. (2017, February 18). Parallel Lives: How the Brexit Vote Revealed Britain's Divided Culture. *The Guardian*. <https://www.theguardian.com/books/2017/feb/18/lynsey-hanley-brexit-britain-divided-culture-uses-of-literacy>. Accessed 13 April 2018.
- Hannan, J. (2018). Trolling Ourselves to Death? Social Media and Post-truth Politics. *European Journal of Communication*, 33(2), 214–226.
- Harford, T. (2017, March 9). The Problem with Facts. *Financial Times*. <https://www.ft.com/content/eef2e2f8-0383-11e7-ace0-1ce02ef0def9>. Accessed 25 February.
- Harsin, J. (2017). Trump l'OEil: Is Trump's Post-truth Communication Translatable? *Contemporary French and Francophone Studies*, 21(5), 512–522.
- Hearn, A. (2011). Promotional Culture. In D. Southerton (Ed.), *Encyclopedia of Consumer Culture*. London, Thousand Oaks, and New Delhi: Sage.
- Holmstrom, M. (2015). The Narrative and Social Media. *Defence Strategic Communications*, 1(1), 119–133.
- Hopkin, J., & Rosamond, B. (2017). Post-truth Politics, Bullshit and Bad Ideas: 'Deficit Fetishism' in the UK. *New Political Economy*. <https://doi.org/10.1080/13563467.2017.1373757>.



- Horsthemke, K. (2017). '#FactsMustFall'?-Education in a post-truth, Post-truthful World. *Ethics and Education*, 12(3), 273-288.
- Keyes, R. (2004). *The Post-truth Era: Dishonesty and Deception in Contemporary Life*. New York: St. Martin's Press.
- Kahneman, D. (2011). *Thinking, Fast and Slow*. New York: Farrar, Straus and Giroux.
- Kaufmann, E. (2016, July 7). It's NOT the Economy, Stupid. Brexit as a Story of Personal Values. *LSE British Politics and Policy Blog*. <http://blogs.lse.ac.uk/politicsandpolicy/personal-values-brexit-vote>. Accessed 3 May 2018.
- Laybats, C., & Tredinnick, L. (2016). Post Truth, Information, and Emotion. *Business Information Review*, 33(4), 204-206.
- Layman, G. C., (1999). 'Culture Wars' in the American Party System: Religious and Cultural Change Among Partisan Activists Since 1972. *American Politics Quarterly*, 27(1), 89-121.
- Lewandowsky, S., Ecker, U. K. H., & Cook, J. (2017). Beyond Misinformation: Understanding and Coping with the 'Post-truth' Era. *Journal of Applied Research in Memory and Cognition*, 6(4), 353-369.
- Lockie, S. (2016). The Emotional Enterprise of Environmental Sociology. *Environmental Sociology*, 2(3), 233-237.
- Mair, J. (2017). Post-truth Anthropology. *Anthropology Today*, 33(3), 3-4.
- Marcinkowski, F. (2014). Mediatisation of Politics: Reflections on the State of the Concept. *Javnost-The Public*, 21(2), 5-22.
- Marsh, K. (2017). Living Post-truth Lives... But What Comes After? *Defence Strategic Communications*, 3, 191-206.
- Marshall, P. D., & Henderson, N. (2016). Political Persona 2016: An Introduction. *Persona Studies*, 2(2), 1-18.
- Mazzoleni, G., & Schultz, W. (1999). 'Mediatization' of Politics: A Challenge for Democracy? *Political Communication*, 16(3), 247-261.
- McGranahan, C. (2017). An Anthropology of Lying: Trump and the Political Sociality of Moral Outrage. *American Ethnologist*, 44(2), 243-248.
- Mercier, H., & Sperber, D. (2017). *The Enigma of Reason: A New Theory of Human Understanding*. London: Allen Lane.
- Miskimmon, A., O'Loughlin, B., & Roselle, L. (2013). *Strategic Narratives: Communication Power and the New World Order*. London and New York: Routledge.
- Newman, D. (2016, March 8). In the Age of Experience: The Best Brands Tell Better Stories and Make You a Part of Them. <https://www.forbes.com/sites/danielnewman/2016/03/08/in-the-age-of-experience-the-best-brands-tell-better-stories-and-make-you-a-part-of-them/#340acb217799>. Accessed 14 January.
- Ott, B. L. (2017). The Age of Twitter: Donald J. trump and the Politics of Debasement. *Critical Studies in Media Communication*, 34(1), 59-68.
- Postill, J. (2018). Populism and Social Media: A Global Perspective. *Media, Culture and Society*. <https://doi.org/10.1177/0163443718772186>.
- Ryan, H. E., & Flinders, M. (2018). From Senseless to Sensory Democracy: Insights from Applied and Participatory Theatre. *Politics*, 38(2), 133-147.



- The Economist. (2016a, September 10). Yes, I'd Lie to You. <https://www.economist.com/news/briefing/21706498-dishonesty-politics-nothing-new-manner-which-some-politicians-now-lie-and>. Accessed 8 January 2018.
- Savage, M. (2015). *Social Class in the 21st Century*. London: Pelican.
- Slovan, S., & Fernbach, P. (2017). *The Knowledge Illusion: Why We Never Think Alone*. New York: Riverhead Books.
- Strong, S. I. (2017). Alternative Facts and the Post-truth Society: Meeting the Challenge. *University of Pennsylvania Law Review*, 165, 137–146.
- Suiter, J. (2016). Post-truth Politics. *Political Insight*, 7(3), 25–27.
- Swyngedouw, E. (2010). Apocalypse Forever? Post-political Populism and the Spectre of Climate Change. *Theory, Culture & Society*, 27(2-3), 213-232.
- Taviss Thomson, I. (2010). *Culture Wars and Enduring American Dilemmas*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Thorson, E. (2016). Belief Echoes: The Persistent Effects of Corrected Misinformation. *Political Communication*, 33(3), 460–480.
- Vosoughi, S., Roy, D., & Aral, S. (2018). The Spread of True and False News Online. *Science*, 295, 1146-1151.



کالپکاس، ایگنس. «پسا-حقیقت: وضعیت زمانه ما»، ترجمه خسرو آقایی، دموکراسی رادیکال، ۱۴۰۲/۰۱/۱۶، دریافت از: <https://radicald.net/6kbf>